

تحلیلی از واژه ولایت در سپهر اندیشه سیاسی اسلام

مصطفی جعفرپیشه فرد*

تأیید: ۹۰/۱۱/۳۰

دریافت: ۹۰/۵/۹

چکیده

«ولایت» از واژگان کلیدی و اساسی در اندیشه سیاسی اسلام محسوب می‌شود. فهم دقیق و صحیح این مفهوم، کلید اصلی فهم نظام سیاسی اسلام و به ویژه نظریه ولایت فقیه، محسوب می‌شود. در سالیان اخیر، شبهات فراوانی علیه اندیشه و نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه مطرح شده که ناشی از عدم تلقی صواب از مفهوم ولایت بوده است.

مقاله پیش رو، پژوهشی علمی در راستای فهم صحیح این مفهوم در منظومه مفاهیم اسلامی و سپهر اندیشه سیاسی اسلام می‌باشد.

واژگان کلیدی

ولایت، نظام سیاسی اسلام، اندیشه سیاسی، ولایت فقیه

* سطح چهار حوزه و عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه.

بررسی مفهوم ولایت

۱. ولایت در لغت

«ولایت» از ریشه «وَلَّى» به معنای قُرب، دنو و نزدیکی است. ابن فارس می‌نویسد: «وَلَّى (الواو و اللام و الباء) أَصْلٌ صَحِيحٌ يَدُلُّ عَلَى قُرْبٍ. مِنْ ذَلِكَ، الْوَلِيُّ: الْقُرْبُ. يُقَالُ: «تَبَاعَدَ بَعْدَ وَلِيٍّ» أَيْ: «قُرْبٌ» وَ «جَلَسَ مِمَّا يَلِينِي» أَيْ: «يُقَارِبُنِي» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۴۱).^۱

راغب اصفهانی، نیز می‌گوید: «دو چیز، هرگاه چسبیده و کنار هم قرار گیرند که شیء سوم، میان آن دو، فاصله‌ای پدید نیاید و پیوندشان را از هم نگسلد، واژه «ولیی» معنا و مفهوم پیدا می‌کند» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۳۳).

انسان، نخست این واژه را در به هم پیوستگی و پیوند جسمانیات و روابط مکانی و زمانی اشیاء تجربه کرده، آن‌گاه به‌طور استعاره در امور غیر مادی از آن بهره برده است. «وَلَّى» ریشه اشتقاق لغات فراوانی مانند «مولی»، «ولیی»، «والی»، «ولایت»، «تولیی» است که در همه آنها، معنای قرابت و به هم پیوستگی وجود دارد.^۲

بنابراین، ولایت در ریشه و اصل، همان قرابت و پیوند است و این پیوند از مقوله اضافه و یک حقیقت دوسویه است. پیوند و به هم پیوستگی افراد و گروه‌های اجتماعی را می‌توان از حیثیات مختلف در نظر گرفت: پیوند و قرابت فامیلی، پیوند از جهت حب و عشق، پیوند از جهت پیمان، تعهد و غیره. با توجه به شکل‌های متنوع قرابت و پیوند است که انواع متفاوت ولایت، مانند ولایت حب، ولایت نصرت، ولایت حُلف، ولایت ابن العم، ولایت عتق، عهد، حکم و امر پدید می‌آید. در تمامی این موارد، پیوندی مطرح است که موجب نوعی اولویت و حق تصرف و مالکیت تدبیر خواهد بود که برای دیگران وجود ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۵، ص ۴۰۳-۴۰۲ و ج ۶، ص ۱۰-۹).

ولایت به کسر «واو» و فتح «واو»، هر دو در زبان عربی کاربرد دارد؛ اگر چه در فرق این دو، گفته‌اند «ولایت» (به فتح واو) به معنای یاری کردن و محبت و «ولایت» (به کسر واو) به مفهوم تدبیر و امارت است و حکایت از حرفه و شغل می‌کند؛ مثل خیاطت

ولی این تفاوت از نظر اصل لغت، ثابت نیست^۳ و با مواردی مثل وصایت (به فتح و کسر واو) و وکالت (به فتح و کسر واو) نقض می‌شود. یکی از مشتقات «ولی»، «تولی» است که هرگاه به شکل «متعدی بنفسه» به کار رود، قبول ولایت را نشان می‌دهد؛ مانند «يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» (مائده(۵): ۸۰) و هرگاه با حرف جرّ «عن» متعدی شود، بر اعراض و ترک یگانگی و ولایت دلالت می‌کند؛^۴ مانند «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (نجم(۵۳): ۲۹).

۲. ولایت در قرآن

«ولایت» از مهم‌ترین مفاهیم قرآنی است. در یک نگاه اجمالی به آیات قرآن، در می‌یابیم که «ولایت» در دو شکل، منحصر است: ولایت حق و ولایت باطل. برای آشنایی با مفهوم این دو ولایت در قرآن کریم به بررسی اجمالی پاره‌ای از آیات می‌پردازیم.

۱. ولایت باطل

الف) ولایت کافران

قرآن کریم، مؤمنان را از ولایت کافران، برحذر می‌دارد. «لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَتُؤْتُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا» (نساء(۴): ۱۴۴) و در خصوص یهود و نصارا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (مائده(۵): ۵۱).

غرض از نفی و نهی ولایت کافران، آن نیست که رفتار و روابط دوستانه امت اسلامی با ملل غیر مسلم، ممنوع باشد؛ زیرا هرگز نیکی و قسط با کافر غیر حربی مورد نهی نیست. «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه(۶۰): ۸).

ولی در روابط دوستانه با آنان، باید همواره، ملاحظه بیگانگی و خصومت و «دون المؤمنین» بودنشان را داشت. «وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»

اهل كتاب، دين را به عنوان ارزشمندترين هديه الهی به استهزاء می گیرند و شعارهای دینی، مثل اذان و اقامه را بازیچه می پندارند. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (مائده (۵): ۵۸-۵۷). از این رو، شایسته نیست که امت اسلامی، ولایتی را که موجب امتزاج روحی و تدبیر و تصرف اهل کفر که دشمنان خدا و مسلمانان محسوب می شوند، بپذیرند. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» (ممتحنه (۶۰): ۱). از اینجا معلوم می شود که یکی از اصول مسلم در اسلام، قطع هر سلطه و هر پیوندی است که استقلال را در زمینه های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و... با تهدید مواجه می کند.^۵

ب) ولایت غیرالله

بر اساس نظام توحیدی اسلام، خداوند متعال، تنها پرورنده و مدبر آسمان و زمین است و پذیرش هر ولایتی در عرض ولایت الله، تناقض آشکار است؛ زیرا در این صورت، انسان، کسی را به ولایت پذیرفته که در حقیقت فاقد ولایت بوده است. «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا» (رعد (۱۳): ۱۶).

در واقع، پذیرش ولایت غیرالله، پناه جستن به مأوی و مسکن عنکبوت است. «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ إِنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت (۲۹): ۴۱).

ولایت غیرالله، ولایت موازی با ولایت الهی و طاغوت است. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (بقره (۲): ۲۵۷).

۲. ولایت حق

با نفی ولایت و مقام تدبیر و سرپرستی از هر پدیده ای - بر اساس توحید ربوبی -

ولایت برای خدای سبحان، ثابت و در او منحصر است. «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری (۴۲): ۹).

این حقیقت در قالب سه برهان با استناد به قرآن کریم به دست می‌آید:
الف) ولایت و تدبیر، بدون احاطه علمی ناممکن است و شرط ولایت، اطلاع ولی از احوال مولی علیه است. «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (کهف (۱۸): ۵۱).
ب) شرط ضروری دیگر برای ولایت، توانایی ولی در اداره مولی علیه است و غیر ذات احدیت، هیچ‌کس این توانایی را ندارد. «... فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (شوری (۴۲): ۹).

ج) از مسؤولیت‌های مقام ولایت، داوری در اختلافات افراد تحت ولایت است و از آنجا که جهان هستی، تنها و تنها، یک مالک حقیقی دارد و احدی، نه مستقلاً و نه مشترکاً، به جز خدای سبحان، مالک هستی نیست، پس او می‌تواند حکمرانی نماید. «مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (کهف (۱۸): ۲۶). کسی غیر از پروردگار عالم نمی‌تواند قانون متکی بر تکوین، تدوین کند. حکم غیر از حکم الله، حکم جاهلی است. «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (مائده (۵): ۵۰).

از نظر قرآن، با این سه برهان، اصل اولیه ولایت که در فقه از آن به اصل عدم ولایت تعبیر می‌شود، ترسیم می‌شود و آن نفی ولایت از غیر حق و لزوم بازگشت هر ولایتی به ولایت خدای سبحان است (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۱۸، ص ۲۰-۲۲).

۳. ولایت تکوینی و تشریحی خداوند در قرآن کریم

ولایت تکوینی

ولایت تکوینی یا حقیقی؛ یعنی حق تصرف و تدبیر در خلقت. این نوع ولایت، بازگشتش به علیت است.

ذات مقدس ربوبی، به مقتضای علّة‌العلل و مسبب‌الاسباب بودنش برای هستی و فقر و وابستگی محض کائنات به او، تدبیر و تصرف مجموعه آفرینش، تحت اراده و مشیت مطلقه اوست و او «ولی مطلق» آنان است. «... أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری (۴۲): ۹).

ولایت تشریحی

ولایت تشریحی یا اعتباری، فقط در حوزه موجودات دارای اراده، مثل انسان مطرح می‌شود. ولایت تشریحی؛ یعنی حقّ تصرف و تدبیر در تشریح و قانونگذاری (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۶، ص ۱۱-۱۰).

مقایسه ولایت تکوینی و تشریحی نشان می‌دهد که بازگشت ولایت تکوینی و ولایت تشریحی به ولایت بر تکوین و ولایت بر تشریح؛ یعنی ولایة التکوین و ولایة التشریح است؛ زیرا ولایت تشریحی، خود یک امر تشریحی و اعتباری نیست، بلکه یک امر حقیقی است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۲۱۴).

ولایت بالذات و ولایت بالغیر در قرآن کریم

بر اساس توحید ربوبی، ولایت تکوینی و تشریحی، در خداوند سبحان، منحصر است، لذا ولایت او بالذات است. در آیاتی از قرآن کریم که ولایت را برای موجودات دیگر ثابت می‌بیند، مثل رسول یا آتش یا طاغوت یا شیطان، غرض، بیان مظاهر ولایت الهی در بُعد جمال و جلال است؛ زیرا این موجودات، مظاهر و واسطه‌ها هستند و ولایتشان در بُعد تکوین یا تشریح، از حضرت حقّ سرچشمه می‌گیرد. از این‌رو، این مظاهر الهی، «ولایت بالغیر» دارند.

ولایت رسول اکرم ﷺ در قرآن کریم

ولایت پیامبر اسلام ﷺ، ولایت بالغیر است. به حکم آیات قرآن کریم، این وجود مقدّس، از اولیاء به شمار می‌رود؛ همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب (۳۳): ۶). اطلاق این آیه، نشان می‌دهد در تمامی امور دین و دنیا، اراده و خواست پیامبر اکرم ﷺ باید مقدم شود و جانب آن حضرت، در تدبیر و تصرف بر جانب مؤمنان، اولی و مقدم است (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۶، ص ۱۱-۱۲ و ج ۱۶، ص ۲۹۱).

از این‌رو، پیامبر اکرم ﷺ در جامعه اسلامی، سه شأن و منصب را بر عهده دارد:

۱. منصب تبلیغ و بیان اوامر و نواهی الهی: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ

إِلَيْهِمْ» (نحل (۱۶): ۴۴).

۲. منصب قضاوت و داوری: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء(۴): ۶۵).
۳. منصب تدبیر سیاسی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (نساء(۴): ۵۹).

باید توجه داشت که تکرار «اطیعوا» در این آیه شریفه، حمل بر تأکید نمی‌شود؛ چرا که تأسیس، مقدم است. لذا اطاعت از آن حضرت در چهارچوب منصب نخست، همان اطاعت‌الله است. اما آن حضرت، علاوه بر این احکام، فرمانها و دستورهایی به اقتضای منصب تدبیر و حکومت خود، مثل جنگ و صلح نیز دارد که از کرسی ولایت او سرچشمه می‌گیرد و مردم، طبق دستور «اطیعوا الرسول» باید به این احکام که احکام حکومتی نامیده می‌شوند، عمل کنند (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۴، ص ۴۱۳-۴۱۲).

ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام

آیه ولایت؛ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده(۵): ۵۵) با دلالت اطلاق و به حکم وحدت سیاق، همان ولایت خدا و رسول را برای بعضی از مؤمنان برخوردار از ویژگی‌های منحصر به فرد (اقامه نماز و اعطای زکات در حال رکوع) اثبات می‌کند. طبق روایات شیعه و اهل سنت، از تمامی صحابه، تنها فرد واجد این صفات، حضرت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام است که پس از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ایشان به حکم ولایت و اولی‌الامر بودن، مسؤولیت تفسیر وحی و فصل خصومت و تدبیر امور سیاسی مردم را بر عهده می‌گیرد: ^۶ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء(۴): ۵۹).

طبق آیات قرآن، ولایت امر و تدبیر سیاسی امت از نظر ارزش، همسنگ تمامی رسالت است. لذا نرساندن فریضه ولایت به مردم، با نرساندن تمامی پیام وحی برابری می‌کند: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده(۵): ۶۷).^۷

برای انسان، نعمتی ارزشمندتر از تأمین سعادت دنیوی و اخروی او که از طریق تحت ولایت الهی قرارگرفتن است، قابل تصور نیست: ^۸ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ

أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده (۵): ۳).

۴. معنای ولایت در علم کلام

علم کلام، از احوال مبدأ و معاد بحث می‌کند. در تعریف این علم می‌گویند: «کلام، علم به قواعد و مسائلی است که نتیجه‌اش توانایی برای اثبات عقاید دین و دفع شبهات با دلیل و برهان است» (فیاض لاهیجی، ۱۴۲۵ق، ص ۵).^۹

از میان مفاهیم گوناگون ولایت، مفهوم «امامت»، موضوع محاوره متکلمان قرار می‌گیرد.

به جز معدودی از علمای اهل تسنن که این ولایت را به نصب و نص الهی می‌دانند،^{۱۰} نظر رایج میان اهل سنت، امامت را یک تکلیف و واجب اجتماعی می‌شمرند. از نظر ایشان، خاستگاه واقعی بحث امامت، علم فقه است که «فعل مکلف» را موضوع مسائل خود قرار می‌دهد و اگر عالمان سنی در «کلام» از امامت، سخن به میان می‌آورند، برای پاسخ‌گویی به نظریات مخالف است. براساس اعتقاد آنان، مردم، «ولایت» را برای منتخب خود جعل می‌کنند، آن‌گاه شریعت اسلامی آن را امضا می‌کند و در نتیجه، امامت، عقدی میان امام و امت و حکمی امضایی و نه تأسیسی است.^{۱۱}

اهل بیت علیهم‌السلام، نخستین کسانی هستند که در برابر نظریه فوق ایستادند و آن را انحراف در معارف اسلام ناب معرفی کردند.

۵. ولایت در فقه

علم استنباط احکام شرعی را در اصطلاح «فقه» می‌نامند (محقق کرکی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳).

ذات مقدس ربوبی، طبق ولایت تشریحی، قوانین و احکام را از راه وحی به انسان رسانده است. پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان مبیین و مفسر وحی از طرف پروردگار، به تبیین و تفسیر و رساندن پیام آسمانی و تبلیغ احکام، اهتمام می‌ورزند و از این رو، دو منبع کتاب و سنت، به عنوان اصلی‌ترین منابع استنباط احکام شرعی، شکل می‌گیرد و فقیه، بر اساس ظواهر کتاب و روایات به استنباط احکام شرعی می‌پردازد.

تاریخ پیدایش فقه و تشکیل حوزه‌های فقاہت، به عصر حضور اهل بیت علیهم‌السلام

می‌رسد. بیتِ عترتِ طاهره، نخستین تشکیل‌دهنده مدارس فقهی بود که با پرورش شاگردان زبده، در مدینه و کوفه، به تدوین و ترویج فقه پرداخت. نخستین فقیهان امامیه، أصحاب خاصّ امامان معصوم و به ویژه امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده‌اند که با دریافت روش و قواعد صحیح فقاہت و تدوین روایات فقهی، به کار تفریع و استنباط مبادرت ورزیده‌اند.

در قرآن و سنّت، از دهها موضوع و محور، سخن به میان آمده است و هر یک از علوم مختلف عرفان، فقه، کلام، تاریخ، اخلاق و علوم ادبی و... به تناسب شاخه‌های تخصصی‌ای که دارند، به این موضوعات و محورها نظر دارند و به تبیین و تفسیر آن می‌پردازند و آثار و لوازم و فروع آن را استخراج می‌کنند. ممکن است موضوعی که در آیه‌ای از قرآن یا در روایتی عنوان می‌شود، ممکن است از دیدگاه‌های مختلف کلامی، عرفانی، فقهی، اخلاقی و... قابل تأمل و استنتاج باشد. بی‌تردید، «ولایت» نیز از این قاعده، مستثنا نیست.

در آیات و روایات، از انواع ولایات بالذات و بالغیر و تکوینی و تشریحی، بحث شده و اولیایی معرفی شده‌اند؛ چنانچه اجمال و طرح کلی آن گذشت. این ولایت‌ها، زمینه را برای علوم مختلف فراهم می‌آورد و آنان را غنا می‌بخشد و هر یک با توجه به حیطة بحث خویش، در آن نظر می‌کند. فقیهان نیز این ولایت‌ها را در قرآن و سنّت مشاهده می‌کنند و به آثار و فروع آن در علم فقه می‌پردازند.

در اینجا، ذکر این نکته، ضروری است که موضوعات احکام شرعی دوگونه است:

۱. برخی از موضوعات احکام شرعی، از معنا و مفهوم لغوی، خارج و در یک مفهوم نو، به شکل حقیقت شرعی، به کار رفته‌اند.
۲. بخشی از آنها با همان مفاد و مفهوم عرفی در شریعت به کار می‌روند و شارع، طبق همان مفهوم عرفی، حکم را جعل می‌کند.

«ولایت» از قسم دوم است و حقیقت شرعیّه ندارد. شارع، همان معنای لغوی «ولایت» - حقّ تدبیر و تصرف پدید آمده در اثر نوعی قرابت - را برگزیده و بر اساس ملاکات احکام، آنجا که این حق، قابل جعل تشریحی بوده، به جعل آن اقدام ورزیده است.

همچنین احکام در یک طبقه‌بندی کلی، به دو شکل یافت می‌شوند: ۱. احکام

تکلیفی؛ ۲. احکام وضعی.

ولایت نیز حکمی وضعی است که برای احکام تکلیفی خاصّ مانند: «جواز تصرف ولیّ شرعی» و «حرمت تصرف غیر ولیّ شرعی»، موضوع قرار می‌گیرد.

«ولایت» در ابواب فراوانی از فقه، محلّ بحث و نظر است و از آن سخن به میان می‌آید، اما معمولاً تعریف فنی ولایت - که گویای ماهیت آن در شریعت باشد - به وضوح لغوی و کاربرد عرفی آن واگذار می‌شود، با این وجود، تعریفات برای آن ارائه شده است. در ادامه به برخی از این تعاریف اشاره می‌شود:

۱. «الولاية هي الإمارة والسلطنة على الغير، في نفسه أو ماله أو أمرٍ من أمور» (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۴۱۴).

۲. «كون زمام أمر شيءٍ أو زمام شخصٍ بيد شخصٍ آخر بحيث يمكنه التصرف في ذلك الأمر أو في ذلك الشخص متى أراد و شاء» (المدنی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۷-۱۶).

۳. «إمارة و سلطنته على الغير في نفسه أو ماله أو كليهما، بالأصالة أو بالعرض، شرعاً أو عقلاً» (همان، ص ۱۷).

۴. «أولوية التصرف في مال الغير أو في نفسه» (حسینی روحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۱۹۴).

۵. «التصدى لشأن من شؤون الغير و في قبالتها العداوة، فالتصرف بمصلحة الغير ولاية» (منتظری، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۵۶-۵۵).

۶. «سلطة مقررّة لشخص تجعله قادراً على القيام بأعمال قانونية تنفذ في حقّ الغير» (غربال، ۱۹۶۵م، ج ۲، ص ۱۹۶۲).

بی‌شک، این تعاریف و تأمل در آنها، راهنمای مفیدی برای درک مفهوم «ولایت شرعی» خواهد بود.

اقسام اولیای شرعی در فقه

در کتب فقهی، اقسامی از اولیای شرعی، به شرح ذیل برشمرده شده است:

۱. ولایت اولیای ارث بر تجهیز میت (نجفی، ۱۳۶۷ش، ج ۴، ص ۳۱؛ امام خمینی، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۶۷).

۲. ولایت ولد اکبر بر عبادات میت (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۷۵۵).
۳. ولایت زوج بر بعضی از امور زوجه (نجفی، ۱۳۶۷ش، ج ۱۷، ص ۱۷۵).
۴. ولایت مولا بر عبد (نجفی، ۱۳۶۷ش، ج ۱۷، ص ۱۷۵؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۵۲).
۵. ولایت پدر و جد بر فرزندان نابالغ.
۶. ولایت وصایت که با پیمان میان وصیت کننده و قبول کننده وصیت، پدید می آید. وصایت و به تعبیر دیگر، «وصیة بالولاية» دو گونه است: ۱. ولایت بر اموال؛ ۲. ولایت بر صغار [نابالغین].
وصی قسم دوم را «قیم» هم می نامند. «قیم»، در صورت فقدان پدر و جد، دارای ولایت می شود.^{۱۲}
۷. حضانت: ولایت حضانت برای مادر ثابت است. به موجب حضانت، ولایت در حفظ و نگهداری و تربیت طفل و مجنون، از آغاز تولد تا دو سال برای پسر و تا هفت سال برای دختر، در اختیار مادر نوزاد است (نجفی، ۱۳۶۷ش، ج ۳۱، ص ۲۸۳؛ شهید ثانی، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۱۲۰).
۸. ولایت مُلْتَقَط: به شیرخواری که سر راه پیدا شود، لقیط و به یابنده او مُلْتَقَط می گویند. ملتقط بر حفظ و حضانت لقیط، ولایت دارد (نجفی، ۱۳۶۷ش، ج ۳۸، ص ۱۹۲؛ امام خمینی، ۱۳۷۹ش، ج ۲، ص ۲۳۴).
۹. ولایت قصاص: در قتل عمد، وارثان مقتول، به جز زوج و زوجه و نزدیکان مادری مقتول بر قصاص، ولایت دارند (امام خمینی، ۱۳۷۹ش، ج ۲، ص ۵۳۴).
۱۰. ولایت وقف: واقف، هنگام وقف، تولیت و حق سرپرستی یا نظارت بر موقوفه را می تواند برای خود حفظ و یا به دیگری واگذار نماید.
محدوده ولایت متولی وقف، وابسته به تعیین واقف و در صورت عدم تعیین، موکول به متعارف است (شهید ثانی، ۱۳۸۳ش، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۲۹).
۱۱. قضاوت: داوری و حکم بین مردم در منازعات و مشاجرات و رفع خصومت و فیصله دادن به دعاوی را «قضا» می گویند. داوری، منصبی از مناصب ولایی است و افراد دارای این ولایت و منصوب بر این سمت را «قاضی» می نامند (طباطبایی یزدی،

این منصب که «بالاصالة»، توسط خداوند متعال برای انبیا و اولیا قرار داده شده، به نصب است و «بالتیابة» از طرف آنان، برای دیگران قابل جعل است.

به اجماع فقیهان امامیه در عصر غیبت، این منصب بالتیابة، از طرف امام عصر (عج)، برای فقیهان جامع الشرائط، ثابت است و داوری غیر فقیه یا کسی که مأذون از طرف فقیه نیست، حرام و نامشروع و غیر نافذ است. اگر مردم شهر، کسی را برای منصب قضاوت برگزینند، انتخاب مردم، برای قاضی مشروعیت آور نیست.^{۱۳}

۱۲. ولایت حسبیه: در صورت فقدان اولیای خاص شرعی در اقسام ولایت‌هایی که بر شمردیم، حاکم شرع، وظیفه اداره امور را بر دوش می‌گیرد و بالمباشرة یا به وسیله تعیین امین، از بر زمین ماندن وظایف مذکور در جامعه جلوگیری می‌کند. در اصطلاح، این موارد را «امور حسبیه» می‌نامند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۵؛ نجفی، ۱۳۶۷ش، ج ۲۲، ص ۳۳۳).

حسبه، در میان اهل سنت، وظیفه‌ای دینی از باب امر به معروف و نهی از منکر است که برای مراقبت از مصالح عمومی اجتماعی و جلوگیری از منکرات و تخلفات قانونی، ایفای نقش می‌کند. در عصر خلفا، حسبیه، یکی از وظایف حکومتی و دولتی بوده و دستگاه خلافت در این راستا، نهادی نظیر نیروی انتظامی و تا حدودی شبیه شهرداری امروزی به وجود آورده بود (ابن خلدون، ۱۹۷۸م، ص ۲۳۵؛ منتظری، ۱۳۸۰ش، ص ۶۷۸-۶۷۹).

اما در اصطلاح عالمان شیعه، امور حسبیه، امور قربی را می‌گویند که نظام اجتماعی و حیات جامعه، در گرو آن است، بدون آنکه تکلیف به شخصی معین یا گروهی مشخص متوجه باشد. لذا می‌گویند که در عصر غیبت، فقیه و پس از او عدول مؤمنان، عهده‌دار این مسؤولیت خواهند بود (امام خمینی، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۵۱۴-۵۱۵).

مبنای ولایت حسبیه

سؤال اساسی این بحث آن است که بر دوش گرفتن و ایفای نقش حاکم شرع در امور حسبیه، بر چه مبنا و پایه‌ای استوار است؟

فقیهان در پاسخ به این سؤال، به‌طور کلی، به دو نظریه روی می‌آورند:

۱. نظریهٔ مشهور و رایج فقه شیعه، تصرف حاکم در امور حسبیه را از باب «ولایت» می‌داند و می‌گوید که حاکم، به عنوان ولیّ منصوب، امور حسبیه را سرپرستی می‌کند.

۲. در مقابل نظریه نخست، برخی معتقدند که تصرف امور حسبیه به عنوان ولایت نیست، بلکه حاکم شرع به عنوان قدر متیقّن از کسی که جایزالتصرف در امور حسبیه است و شارع بر تصرف او رضایت دارد، سمت اداره امور حسبیه را بر دوش می‌گیرد.^{۱۴}

پیروان نظریه نخست، در مواجهه با این پرسش که - آیا ولایت حاکم شرع، ولایتی گسترده و شامل ولایت تدبیری، تنظیمی و رهبری است یا در امور حسبیه، متوقف و ایستا است؟- دو گروهند: گروهی به گسترش این ولایت، رأی می‌دهند و گروهی ولایت را برای فراتر از امور حسبیه، نفی می‌کنند. در میان پیروان «ولایت بر امور حسبیه» که ولایت را در فراتر از امور حسبیه نمی‌پذیرند، فقیهانی نفس نظریه امور حسبیه را برای پدیدآوردن حکومت و تشکیل نظام سیاسی، پشتوانه‌ای کافی می‌دانند. از دید ایشان، امور حسبیه، تنها در رسیدگی به امور غُیْب و قُصْر و اوقاف عامّه، محدود نیست و خود مفهوم امور حسبیه، مفهومی فراگیر است و ذکرِ غُیْب و قُصْر و اوقاف، از باب مثال است، نه انحصار (حسینی حائری، ۱۴۱۴ق، ص ۱۹).

تحلیل معنای حاکم شرع

برای تحلیل معنای «ولایت حاکم شرع» بر امور حسبیه و مقایسه آن با دیگر ولایت‌ها و یافتن محل نزاع موافقان و مخالفان «ولایت فقیه»، نخست باید کمی به عقب برگردیم و ببینیم که منظور از حاکم شرعی که موضوع این ولایت است، کیست؟ بر اساس مبانی شیعه، در پاسخ این پرسش باید گفت که در عصر حضور و امکان دسترسی به مقام عصمت، حاکم حقّ و مشروع که بالاصالته، «حاکم شرع» نامیده می‌شود، ولیّ معصوم الهی است (نراقی، ۱۳۷۵ش، ص ۲۹-۳۰). طبق اصل امامت، امامان معصوم علیهم‌السلام در تدبیر و اداره جامعه، ولایت مطلقه دارند.

اصل اثبات این ولایت و ارائهٔ براهین آن در حوزهٔ مباحث کلامی قرار می‌گیرد، اما

این «ولایت»، تنها به گفت‌وگوی کلامی محدود نیست. ولایت حاکم شرع، بلاصالة آثار و لوازم فراوانش در حیات فردی و اجتماعی و احکام خاص فقهی جامعه اسلامی، منعکس است؛ به‌گونه‌ای که تفکیک میان این ولایت و فقه، امری ناممکن و غیر معقول است. لذا کمتر بابی از ابواب فقه را می‌توان سراغ گرفت که ولایت تدبیری ائمه علیهم‌السلام، در آن بی‌نقش و بدون اثر باشد.

از سرپرست این ولایت - که محور حرکت‌های سیاسی، اقتصادی، قضایی، عبادی و اجراکننده مقررات شریعت است - با عنوان «حاکم»؛ «سلطان عادل»، «امام» و «والی» یاد می‌شود. بنابراین، مهم‌ترین ابواب فقهی که در ارتباط مستقیم با حاکم اسلامی و سرپرست حکومت اسلامی‌اند، عبارت است از: نماز جمعه، خسوف، کسوف و عیدین، جمع‌آوری و دفع زکوات، خمس و سهم امام، جهاد، مبارزه با اهل بغی، جزیه و خراج اراضی خراجیه، آنفال و فیء، قضاوت، [مرتبہ یدی] امر به معروف و نهی از منکر، اقامه حدود و تعزیرات، ولایت بر امور حسبه.

طبق نظام احسن وجود و حکمت بالغه الهی، امام، برای حفظ نوامیس الهی، نصب شده است. فلسفه ولایت، تنفیذ قوانین الهی و اجرای فقه و اقامه آن در زندگی است. ولایت، بدون فقه، معنا ندارد و فقه بدون ولایت نیز فقه اسلامی نیست. متولی فقه، ولایت است و سراسر ابواب آن، آمیخته با احکام ولایی است. شالوده و پیکره اصلی فقه، همان است که در عصر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تأسیس شده و امیر مؤمنان علیه‌السلام برای اجرای آن جان شریف خویش را فدا کرده است. «فقه»، ثوری تدبیر جامعه و تنظیم حیات فردی و جمعی در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی، برای پیش از تولد تا پس از مرگ، برای رساندن انسان به سعادت واقعی و تأسیس مدینه فاضله است. نظام سیاسی ده ساله حکومت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پنج ساله حضرت علی علیه‌السلام، بر همین احکام فقهی استوار بوده است.

پس، جدایی فقه از ولایت سیاسی، ناممکن و امور حسبه، تنها بخشی از این ولایت است. تفاوت بنیادین تشیع و تسنن - چنانچه در «مفهوم کلامی ولایت» گذشت - در همین ولایت است.

با شروع غیبت و محرومیت جامعه از حضور معصوم، آیا سمتی را که حاکم شرع بلاصالة، در اختیار دارد، تعطیل است و یا افرادی بالنیابه، از طرف او این سمت را حفظ

و با عنوان «نایب عام عصر غیبت» به اعمال ولایت می‌پردازند و احکام فقهی وابسته به مقام حکومت و زمامداری را به اجرا می‌گذارند؟

نظریه پردازان ولایت فقیه، در پاسخ، چنین می‌گویند که ولایتی را که امام، بالاصالة دارد، برای فقیهان جامع الشرائط، جعل شده و آنان، بالنیابة، حاکم شرع منصوب بر این سمت هستند.

تحریر محلّ نزاع در بحث ولایت فقیه

مراجعه به گفتار موافقین و مخالفین ولایت فقیه، گواه خوبی برای تعیین موضوع بحث و تحریر محلّ نزاع، درباره ولایت فقیه است و نشان می‌دهد در مسأله ولایت فقیه، چه مفهوم و معنایی از ولایت، اراده شده است؟ دریافت و پی‌بردن به حقیقت و کُنه معنای ولایت و مفهومی را که این واژه در بحث ولایت فقیه دارد، از این مراجعه، می‌توان دریافت.

پس از مراجعه به کلمات فقیهان بزرگی همچون: محقق نراقی،^{۱۵} محقق مامقانی،^{۱۶} سیدمحمد آل بحرالعلوم،^{۱۷} سید عبدالاعلی موسوی سبزواری،^{۱۸} سیدمحمدصادق حسینی روحانی،^{۱۹} علامه طباطبایی،^{۲۰} امام خمینی علیه السلام،^{۲۱} محقق خراسانی،^{۲۲} محقق نائینی^{۲۳} و محقق خوبی^{۲۴} در بحث از ولایت فقیه، به این نتیجه می‌رسیم که محلّ نزاع، همان امامت و ولایتی است که برای امام معصوم، ثابت است و اینکه آیا فقیه به عنوان نیابت و قائم مقامی از امام، همان ریاست کلی و سلطنت عامه‌ای را که معصوم دارد، دارا می‌باشد یا چنین ریاستی برای او ثابت نیست؟

بنابراین، فقیه عادل، تمامی اختیارات مربوط به حکومت و سیاست پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام را داراست و تفاوت میان این دو، معقول نیست؛ زیرا والی هر کسی که باشد، اجراکننده احکام شریعت و اقامه‌کننده حدود الهی و دریافت‌کننده خراج و مالیاتهای دیگر و کسی است که طبق مصلحت مسلمانان، در امور جامعه دخالت می‌کند؛ یعنی همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله به زانی یکصد ضربه شلاق می‌زند، امام نیز همین کار را می‌کند و فقیه عادل هم چنین عمل می‌کند؛ چنانچه در جمع‌آوری زکات نیز تفاوتی میان این سه گروه نیست. از این رو، در صورت وجود مصلحت، والی — چه

پیامبر، چه امام معصوم و چه فقیه عادل - حق فرمان‌دادن به مردم را دارد و مردم نیز باید پیروی کنند. لذا ولایت فقیه، پس از تصوّر اطراف قضیه آن، امری نظری که نیازمند برهان باشد، نیست. با این وجود، روایات زیادی چنین ولایت گسترده‌ای را برای فقیه، ثابت می‌کند.

ولایت مطلق و مضاف

ولایت، هرگاه بی‌قید و بدون قرینه به کار برده شود، به «امارت و تدبیر سیاسی» انصراف دارد. در نتیجه، اگر بخواهیم ولایت‌هایی مانند ولایت اب، جد، وصی و یا ولایت تکوینی و ولایت حبّی و مانند آن را تشخیص دهیم، نیازمند قید هستیم؛ کما اینکه ولایت سیاسی، امامت، حق تدبیر و اولویت تصرف، کلی و دارای گسترش است. این در حالی است که در ولایت‌های دیگر، حق تدبیر و اختیار، محدود و برای موارد مشخص و جزئی است.

بنابراین، از جهت انصراف مفهومی، می‌توان ولایت را به دو قسم تقسیم کرد: ولایت مطلق و ولایت مضاف.

ولایت سیاسی، مطلق و دیگر ولایت‌ها، مضاف است. امامت مطلق، منصرف به رهبری و حاکمیت سیاسی است و امامت مقید و مضاف، مانند امامت جماعت و امامت جمعه، امامت خاصی است که برای دلالت، نیازمند قرینه زاید است.

اصل عدم ولایت

به لحاظ فقهی، اصل در ولایت، عدم ولایت است (کاشف الغطاء، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۷؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۵۴-۳۵۲). مدرک این اصل، آیاتی است که ولایت را به خداوند متعال، منحصر می‌کند: «الله هو الولی».

ولایت سیاسی پیامبر اکرم و امامان معصوم علیهم‌السلام، قطعاً از این اصل، خارج است. امر تدبیر جامعه، طبق موازین اعتقادی تشیع، اکنون در اختیار امام عصر (عج) است و به دست گرفتن زعامت و حاکمیت سیاسی، باید به نیابت از سوی ایشان و با امضای ایشان باشد و الا حکومت، حکومت طاغوت و فاقد اعتبار شرعی است.

ولایت، چهار رکن دارد: ۱. جاعل ولایت؛ ۲. ولی؛ ۳. مولی علیه؛ ۴. قلمرو ولایت.

الف) جاعل ولایت

طبق توحید ربوبی، ولایت در بُعد تکوین و تشریح، تنها به ذات پروردگار عالم، تعلق دارد.

ب) ولی

فرد یا گروهی را که برای آنان ولایت، جعل و اختیارات به ایشان تفویض می‌شود، ولی می‌گویند. اما شرایط ولی در تمامی ولایت‌ها، یکسان نیست. شرایط ولی، در هر ولایت شرعی، ضمن تشریح همان ولایت بازگو می‌گردد. ولی ولایت سیاسی را، «والی»، «حاکم»، «سلطان عادل» و «امام» نیز می‌گویند.

ج) مولی علیه

در ولایت شرعی، «مولی علیه» به سه شکل، قابل فرض است:

۱. اشیاء: در برخی از ولایت‌ها، مانند وقف و وصایت، ولایت بر اشیاء، جعل شده است و ربطی به انسانها ندارد.

۲. فعل: ولایت بر میت و ولایت پسر بزرگ بر قضای نماز و روزه میت، نه بر شخص است و نه بر شیء، بلکه ولایت بر فعل است.

۳. شخص: برخی اوقات، فرد یا افرادی، مولی علیه ولایت قرار می‌گیرند.

بر این اساس، انسانهای تحت ولایت دوگونه‌اند: محجور و غیر محجور.

«حَجْر» در لغت، به معنای «منع و تضییق» است و در اصطلاح فقهی، محجور، به کسی گفته می‌شود که از تصرف در اموال، ممنوع باشد. نسبت منطقی حجر فقهی با ولایت، عموم و خصوص من وجه است. ماده اجتماع این نسبت را صغیر و مجنون و عبد و مفلس و سفیه پدید می‌آورند.

ماده افتراق حَجْر از ولایت را در مرض مشرف بر مرگ و رهن و ارتداد و ممنوعیت مشتری از تصرف در ثمن و ممنوعیت بایع از تصرف در مثن می‌توان مشاهده کرد.

در مواردی مثل ولایت بر باکره رشیده و ولایت قصاص و ولایت سیاسی و امامت، به افتراق ولایت از حَجْر فقهی می‌رسیم. پس ادعای ملازمه محجوریت و ولایت، توهمی بیش نیست. بر این اساس که در مواردی از ولایت، محجوریت فقهی را برای موکلی علیه شاهدیم، نمی‌توان این معنا را به هر ولایتی گسترش داد و محجوریت را مقوم مفهوم ولایت شمرد.

در میان ولایت‌ها، گاهی ولایت، از سوی شارع، به کودکی نابالغ سپرده می‌شود؛ مثلاً وقتی مادرِ کودکی نابالغ به قتل برسد، ولی شرعی قصاص، این کودک است (نجفی، ۱۳۶۷ش، ج ۴۲، ص ۳۰۳).

د) قلمرو ولایت

همان‌طور که اعتبار اصل ولایت در گرو جعل و اعتبار است، محدوده و قلمرو آن نیز با جعل، تعیین می‌شود و وابسته به نظر جاعل ولایت است، بدون تفاوت در اینکه جعل تأسیسی، به دست شارع یا غیر شارع انجام پذیرد. از این رو، در موارد تردید در شعاع و محدوده ولایت، به قدر متیقن دلیل بسنده می‌شود؛ مثلاً قدر متیقن از ولایت پدر بر نابالغ، تصرف مالی است و در فراتر از تصرف مالی، به «اصل عدم ولایت» رجوع می‌شود.

حقیقت ولایت شرعی

«ولایت» با تاریخ بشریت، گره خورده و از ضروریات حیات انسان است. در هر ملت و مردمی، افرادی را می‌یابیم که با القابی مانند: «رئیس قبیله»، «سلطان»، «حاکم»، «والی»، «ملک»، «رهبر» و «رئیس جمهور»، ولایت بر تدبیر و تنظیم و حاکمیت سیاسی مردم را در اختیار داشته‌اند و یا به داوری میان مردمان پرداخته‌اند.

با ورود اسلام به صحنه حیات فردی و اجتماعی انسان، ولایت‌هایی که عرف، بر اساس لوازم زندگی خود مقرر داشته، تنظیم و محدوده ولایت اولیا، طبق مصالح و مفاسد واقعی، تعیین و برخی ولایت‌ها قبول و یا رد شد.

باید توجه داشت که ولایت را نمی‌توان با وضو، نماز و سایر عبادات شرعی مقایسه کرد، بلکه ولایت با بیع و نکاح و سایر مباحث عرفی که شارع در چهارچوب مصالح واقعی برای بیع و نکاح عرفی مقرر داشته، قابل مقایسه است.

شارع، بر اساس حکمت بالغه و اهدافی که برای بعثت رسولان و انزال کتب دنبال می‌کند، به جرح و تعدیل «ولایت عرفی» می‌پردازد، اما حقیقت و ماهیت ولایت، جزء لاینفک جامعه بشری از موضوعات عرفی، تلقی می‌شود. بنابراین، در بحث ولایت فقیه، محل نزاع، ولایت تدبیری و تنظیمی و حاکمیت سیاسی امامت عامه است و حقیقت و ماهیت «ولایت» چیزی غیر از این نمی‌باشد. هرگز نمی‌توان آن را با مالکیت مقایسه کرد.

فلسفه ولایت شرعی

«ولایت»، مانند هر قانون حکیمانه دیگری، هدف و فلسفه‌ای دارد. در یک نگاه اجمالی به حکمت ولایت، سامان‌یابی و قانونمندی امور اجتماعی، تدبیر جامعه، جلوگیری از هرج و مرج و بی‌نظمی و فساد، گسترش قسط و هدایت و رشد و تعالی جامعه به سمت مکارم اخلاق و ارزشهای توحیدی و انفاذ قوانین شرعی، سرپرستی ناتوانان و قاصران و اموال بی‌سرپرست، می‌تواند از اهداف کلان ولایت باشد؛ بدون اینکه این ولایت، امتیاز ویژه‌ای را برای فرد به وجود آورد و عدم تساوی را بر آنها حاکم کند.

پس کسی که ولایت را بر مساوی نبودن ولیّ و مولی علیه تفسیر می‌کند، اگر منظورش از عدم تساوی، عدم تساوی در خلقت و وضع طبیعی و توانایی‌های جسمانی است، به این معنا که ولیّ، برای داشتن ولایت، همواره فردی کامل و رشید و بالغ و توانمند و دارای اهلیت تصرف است، اما مولی علیه، در شأنی از شؤون، ناتوان و فاقد اهلیت تصرف است، باید گفت که این نتیجه‌گیری در باب ولایت، ناصواب و غیر قابل پذیرش است؛ زیرا اولاً: ناتوانی و فقدان اهلیت تصرف، تنها در برخی ولایت‌ها، مانند ولایت بر صبیّ، سفیه و مجنون، قابل مشاهده است، نه در همه ولایت‌ها. ثانیاً: ناتوانی برای بعضی از مولی علیه‌ها، حکمت جعل ولایت است، نه علت و شرط لازم برای تحقق ولایت تا حکم، دائرمدار آن باشد؛ مثلاً ممکن است کودکی نابالغ در مدیریت اقتصادی، هوشمند و توانا باشد - لاقلاً برای اموال خویش - با این حال، شارع، تصرف او را موقوف به اذن ولیّ دانسته است. در نتیجه، عدم تساوی ولیّ و مولی علیه، به معنای ناتوانی و عجز جسمانی یا فکری، به‌عنوان حکمت ولایت در برخی از ولایت‌ها

پذیرفتنی است، اما نه به‌عنوان علت و نه به‌عنوان شرط لازم برای تحقق هر ولایت.

تفسیر دوم برای «عدم تساوی ولی و مولی علیه» را این‌گونه می‌توان بیان کرد که ولی، همواره از افرادی است که در شأنی از شؤون یا تمامی شؤون، نوعی امتیاز و قابلیت معتبر شرعی دارد.

در این تفسیر، دو احتمال وجود دارد:

۱. نخستین احتمال، آن است که منظور از این امتیاز، امتیازی واقعی در مقابل امتیاز جعلی و اعتباری است. ولی، امتیازی واقعی و حقیقی دارد که این امتیاز، از شرایط لازم برای تحقق ولایت است.

درباره این تفسیر باید گفت که این موارد، امتیاز نیست؛ بلکه توانمندیهایی است که ولی باید واجد آنها باشد، پس به طریق اولی به‌معنای داشتن امتیاز ویژه نیست؛ چرا که ولی و مولی علیه در برابر قانون و عدالت یکسانند و وجه امتیاز، تقوا و مانند آن می‌باشد.

۲. دومین احتمال آن است که منظور، امتیاز جعلی و اعتباری ولی نسبت به مولی علیه است، ولیکن باید توجه داشت که اگرچه شخص ولی در سایه کسب ولایت، صاحب حقوق و اختیارات قانونی می‌شود - به‌گونه‌ای که او را نسبت به «مولی علیه» در موقعیتی برتر قرار می‌دهد -، اما اینها امتیاز واقعی نیست! این اختیارات، مسؤولیت و ابتلائی است که ولی، اگر از عهده آن برآید، ثواب و پاداش اخروی می‌برد و اگر خیانت کند، در آخرت، عقوبت و خشم الهی را برای خودش می‌خرد و در دنیا، از ولایتش معزول و مطرود خواهد شد.

نصب و عزل در ولایت شرعی

نصب ولی، به دست شارع و جاعل ولایت است و هرگاه ولی، فاقد شرطی از شرایط شد، از ولایت منعزل و برکنار خواهد شد. پس برای ولی، بعد از فقدان شرط و معزولیت، تصرف جایز نیست. در ولایت سیاسی و تدبیری هم اگرچه جعل ولایت و عزل آن به دست شارع است، ولی دخالت مردم و اراده ملی جامعه در تحقق عینی و سپردن حاکمیت سیاسی به ولی منصوب الهی، تبلور می‌یابد. اختیار و آزادی و کرامت انسان، موهبت الهی است. مردم، با این موهبت به کلیت دین، روی می‌آورند و بر اصول

و فروع، توحید و رسالت و امامت و مجموعه مقررات، دل می‌بندند و چون دین‌باوری، ثمره آزادی اراده مؤمنان است، فریضه ولایت هم از این قاعده کلی، مستثنا نیست. در دو راهی ابتلاء و تکلیف، مردم مختارند که تولی کنند یا از ولیّ مجعول، روی گردانند. پذیرش این ولایت، به حکم قانون است و محدودیت پدید آمده از ناحیه قانونی را که خود می‌پذیرند، محجوریت نمی‌نامند. محدودیت اراده از لوازم قانون و طبیعت ذاتی هر حکم شرعی و غیر شرعی است؛ زیرا در غیر این صورت، باید به هرج و مرج تن داد. وقتی مردم کشوری، به پای صندوق رأی می‌روند و حاکمیت قانون اساسی آن کشور را می‌پذیرند یا حکومت را به کسی می‌سپارند، در واقع، به محدودیت اراده خود رأی می‌دهند. مسلمان رشید و هوشمندی نیز که ولایت خدا و رسول خدا و امامش را می‌پذیرد و این دین را مکتب خود می‌داند، با این پذیرش، به مقررات فردی و اجتماعی این ولایت و مذهب، پاسخ مثبت می‌دهد و پایبندی خویش را اعلام می‌دارد. این، نه محجوریت فقهی است و نه محجوریت لغوی؛ چون مردم، نه سفیهند و نه مجنون، نه صغیرند و نه مفلس. محجوریت فقهی، منع فرد از تصرف در اموال ملکی خویش است و این منع، در نظام ولایی وجود ندارد. امتی که نظام امامت را قبول دارد، نمی‌تواند غیر رشید و... باشد. ولایت و امامت، دولت خردمندان فرزانه‌ای است که با پیوند و عشق و موالات، به بیعت با ولیّ الله درآمده‌اند؛ چرا که کامل‌ترین انسانها در عرصه خردورزی؛ یعنی علی علیه السلام به ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله افتخار می‌کند.

نظارت بر ولایت شرعی

کارآمدترین ابزار بازدارنده اولیای شرعی از خودکامگی و سوء استفاده از توانایی‌های قانونی، ایمان و ملکه عدالت است. به علاوه وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، تمامی آحاد جامعه را به نظارت همگانی، فرا می‌خواند و اعتلای عدل و قسط ولیّ و مولیّ علیهم را که رشید و قابل خطاب و تکلیف است، به جلوگیری از فساد و انحراف دعوت می‌کند. مردم رشید، بر اعمال ولیّ خویش نظارت دارند و باید بر ادای این دو تکلیف، همت گمارند، حتی در ولایت سیاسی و امامت بالاصالة، عصمت مقام ولایت از بار نظارت و مراقبت ملت، چیزی نمی‌کاهد. در این نظام، مردم باید مراقب اعمال والیان و کارگزاران نظام ولایی باشند. این حقیقت را از اصل «کلکم راع و کلکم

مسؤول عن رعيتہ» می‌توان فهمید. ولایت سیاسی در اسلام، از حقوق متقابل امام و امت، ترکیب و تشکیل می‌شود. وجوب هر یک از این دو حق، در گرو گزاردن دیگری است. این حقوق، پیوندها را مستحکم و دین را عزیز می‌گرداند. نیکویی حال مردم به والیان صالح، وابسته است و والیان، نیکورفتار نگردند، مگر آنگاه که رعیت درست‌کردار باشند. هرگاه حقوق متقابل والی و رعیت پرداخت شود، نشانه‌های عدالت پا بر جا شده و سنت، چنانچه باید، اجرا می‌گردد و دولت، دوام می‌یابد (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶).

علاوه بر این، در جوامع روایی، بابی با عنوان «النصيحة لأئمة المسلمين» گشوده شده است (کلینی، ۱۳۸۸ش، ج ۱، ص ۴۰۳). روایات وارده در این باب، علاوه بر اینکه با دلالت التزامی، بر رشیدبودن مسلمانان به‌عنوان مولی‌علیهم در ولایت سیاسی دلالت دارد، از حق نصیحت و نظارت مردم بر أمرا و والیان خبر می‌دهد تا در سایه این نصیحت و نظارت، دستگاه ولایت و ملت، به ارشاد و صلاح گراید و راه سوء استفاده از قدرت و تبدیل حکومت به استبداد، مسدود شود.

ولایت شرعی و اطاعت

در ولایت‌های شرعی، تلازم میان اطاعت و ولایت همیشگی نیست، بلکه نسبت منطقی وجوب اطاعت با ولایت را به شکل عامین من وجه می‌توان مشاهده کرد؛ مثلاً با اینکه والدین، ولایتی بر فرزندان بالغ رشید ندارند، اما اطاعت از والدین با شرایط خاص، واجب است و در مواردی مثل ولایت پدر بر سفیه و مجنون، وجوب اطاعت، نامفهوم است؛ چون مکلفی وجود ندارد (المدنی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۷-۱۶).

اما در ولایت سیاسی و امامت، ملازمه ولایت و وجوب اطاعت، مشهود است و تفکیک این دو، به نفی ولایت می‌انجامد. پذیرش ولایت و دست را برای بیعت گشودن، راه ترمّد و سرپیچی از اوامر مقام ولایت را مسدود می‌کند، و الا اگر عصیان جایز باشد، جعل ولایت برای والی، لغو و بیهوده است. این است که گاه، در بحث از ولایت امامان معصوم علیهم‌السلام آیاتی نظیر «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» و «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، هر دو مستند قرار می‌گیرند.

با توجه به گفتار بالا، سخن محقق اصفهانی (ره) که معتقد است تلازمی میان ولایت

و وجوب اطاعت وجود ندارد و لزوم اطاعت، دلیل بر ولایت نیست، در ولایت سیاسی و امامت، قابل مناقشه است (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۱۲).

ولایت فرد و ولایت نهاد

در برخی ولایت‌های شرعی؛ مانند ولایت آب و جدّ، اولیای میّت، وقف، قیمومت و قصاص، ولایت برای شخص یا اشخاص حقیقی، وضع می‌شود، اما در ولایت سیاسی و امامت، می‌توان گفت که مقام ولایت، جویباری مستمر است که به‌طور دائم به والی، نیاز دارد. اشخاص در حال تغییر و تبدیلمند و ولایت از امامی به امامی دیگر می‌رسد، اما در واقع، ولایت برای نهاد و شخصیت حقوقی امامت، استوار و پا برجاست. گواه این ادعا چند امر است:

۱. با رحلت امام، کارگزاران و والیان منصوب از طرف نهاد امامت از وظیفه خود برکنار و معزول نیستند، مگر اینکه سرپرست جدید، مصلحت را در برکناری فردی ببیند.

۲. دارایی‌های حکومتی؛ مانند فیء، انفال، خمس، بیت‌المال و ارث، برای اشخاص نیست و اینها، دارایی‌های امامت است و حقّ تصرّف در آنها، با دستگاه ولایت است.

۳. همچنان‌که توده‌های مردم به احکام و فرامین مقام ولایت گوش، فرا می‌دهند، شخص والی و امام نیز به‌عنوان فردی مکلف، باید بر حکمی که از مقام ولایت سرچشمه گرفته است، گردن نهد.

ولایت بر شخص حقیقی یا بر مجتمع اعتباری

در ولایت، گاه اشخاص، مولی‌علیه ولایتند؛ مانند آب و جدّ و گاه، جامعه انسانی و ملت که مجتمع اعتباری است، مولی‌علیه هستند. ولایت سیاسی از این‌گونه است؛ زیرا ولایت بر جامعه است و امر تدبیر و تنظیم جامعه را والی، سرپرستی می‌کند.

ویژگی این ولایت، آن است که قابل چشم‌پوشی نیست. شارع، ایقاع ولایت می‌کند و والی به‌عنوان فردی بالغ و عاقل که تکلیف متوجه اوست، باید از ولایت روی برنتابد و از آن استقبال کند.

این ولایت، با ولایتی که قابل گذشت است؛ مانند اولیای میّت، تفاوت دارد؛ چنانچه

با ولایتی که متوقف بر پذیرش است و از عقود شمرده می‌شود، مانند وصایت و وقف، متمایز است.

نتیجه‌گیری

با روشن شدن مفهوم، حقیقت، ارکان، لوازم و برخی از شرایط ولایت در علوم اسلامی، به‌ویژه ابواب مختلف فقه، منظور از «ولایت» را در نظریه ولایت انتصابی فقیه می‌توان درک کرد. باید توجه داشت که مراد از ولایت در این نظریه، ولایت عرفانی نیست (امام خمینی، ۱۳۷۹ش، ج ۲، ص ۴۸۳).

این ولایت، از ولایت‌های خاصّ و مضافِ مطرح در کتاب القصاص، کتاب الحجر، کتاب الطهارة و مانند آن نیست. این ولایت، امارت و امامت است که واژه ولایت، بدون قید و بند، انصراف به این مفهوم دارد. این ولایت، مساوق امامتی است که در بُعد تدبیر و تنظیم اجتماعی برای عترت طاهره وجود دارد و علم کلام به آن می‌پردازد. شیعه، آن را در اصل، مشروط به عصمت می‌داند و اهل سنّت، دخالت عصمت را منکرند.

بنابراین، ولایت فقیه، با قطع نظر از حدود اختیارات، امامتِ عامه فقیه جامع‌الشرائط غیر معصوم، بالنیابة از طرف معصوم در عصر غیبت است.

لازمه این ولایت، قیمومت و محجوریت و ناتوانی و قاصر دانستن مردم نیست. در این ولایت، بحث برتری حاکم نیست. حقّ نظارتِ مردم بر اساس امر به معروف و نهی از منکر و «النصیحة لأمة المسلمین» و حقوق متقابل والی و رعیت، محفوظ است.

راه رسیدن به این ولایت، برای تمامی مردم، با احراز شرایط لازم (فقاہت و عدالت و...) باز است. مردم می‌توانند طبق اصول قرآنی «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (بقره ۲: ۱۴۸) و «سَارِعُوا إِلَىٰ مَعْفَرَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ» (آل عمران ۳: ۱۳۳) برای گسترش عدل و قسط، اجرای قوانین الهی، تزکیه و تعلیم و رشدِ مکارم اخلاق و جلوگیری از کفر و شرک و ستمگری در راه رسیدن به این امامت - که امامت بر پرهیزگاران و صالحان است -^{۲۵} به میدان این مسابقه پای گذارند.

ولی، در این ولایت، شخصیت حقوقی است، نه شخصیت حقیقی. مولیٰ علیه هم

اشخاص نیستند، بلکه جامعه است.

در ولایت سیاسی، «اطاعت» از واجبات است و میان ولایت و وجوب اطاعت حاکم، تلازم برقرار است.

محور این اطاعت، استخفاف تفرعانه نیست،^{۲۶} بلکه اطاعت غیر استخفافی و بر قطب محبت و پیوند، استوار است. با توجه به ریشه لغوی ولایت - که قرابت و پیوند است - حبّ و عشق متقابل امام و امت، مردم را به اطاعت می‌کشاند؛ همان گونه که فارسی نیز کلمه «سرپرستی» تا حدودی به مفهوم شفقت و دوستی دلالت دارد.

یادداشت‌ها

۱. همچنین نگاه کنید به: زمخشری، *أساس البلاغه*، ص ۵۰۹ و فیومی، *المصباح المنیر فی غریب شرح الکبیر*، ج ۲، ص ۳۹۶.
۲. نویسنده «معجم مقاییس اللغة» می‌گوید: «المولی: المقیق و المعتق و الصاحب و الحلیف و ابن العمّ و الناصر و الجار، کلّ هؤلاء من الولی و هو القرب» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۴۱).
۳. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۴۰۱؛ راغب اصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن*، ص ۵۳۳؛ سیدمحمدحسین طباطبائی، *التبیان فی تفسیر القرآن*، ج ۷، ص ۴۹؛ همو، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۳، ص ۳۴۰.
۴. ر.ک: راغب اصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن*، ص ۵۳۴؛ سیاح، *المنجد*، ص ۹۱۹-۹۱۸.
۵. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، ص ۴۰۷-۴۰۲؛ ج ۶، ص ۲۷-۲۶ و ج ۳، ص ۱۶۲-۱۶۱.
۶. ر.ک: همان، ج ۶، ص ۲۴-۱۴.
۷. ر.ک: همان، ص ۵۰-۴۹.
۸. ر.ک: همان، ج ۵، ص ۱۸۶-۱۷۷.
۹. فیاض لاهیجی، *سوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام*، ص ۵.
۱۰. گروهی از اهل سنت، خلافت ابوبکر را به اشاره حضرت رسول ﷺ و نصّ جلیّ یا خفیّ آن حضرت می‌دانند و مشروعیت وی را با بیعت، نفی می‌کنند. ابن حزم اندلسی، از این طائفه است. او می‌گوید: قالت طائفة: «أنّ النبی ﷺ لم یستخلف أحداً». فتمّ اختلافوا، فقال بعضهم: «لکن لما استخلف أبابکر علی الصلاة کان ذلك دلیلاً علی أنّه أولاهم بالإمامة و الخلافة علی الأمور» و قال بعضهم: «لا، ولكن کان أبینهم فضلاً فقدموه لذلك» و قالت طائفة: «بل نصّ رسول الله ﷺ

- علی استخلاف ابی بکر بعده علی أمور الناس، نصّاً جلیّاً. آنگاه ادله نقلی و لئی خود را بر این مدعا ارائه می‌کند. ابن حزم اندلسی، *الفصل فی الملل و الأهواء و النحل*، جزء ۴، ص ۱۱۰-۱۰۷.
- برای آگاهی بیشتر ر.ک: ابن تیمیه، *منهاج السنّة النبویة*، ج ۱، ص ۱۳۵-۱۳۴.
۱۱. برای آگاهی بیشتر از «امامت» در نظر اهل سنت، ر.ک: غزالی، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، ص ۲۰۱-۱۹۷؛ القاضی الجرجانی، *شرح مواقف*، ج ۸، ص ۳۵۳-۳۴۴.
۱۲. ر.ک: محمدحسن نجفی، *جواهرالکلام*، ج ۲۸، ص ۲۷۷؛ ۳۹۱ و ۴۴۰؛ امام خمینی، *تحریرالوسیله*، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۰۲.
۱۳. ر.ک: محمدحسن نجفی، *جواهرالکلام*، ج ۴۰، ص ۸، ۲۳ و ۶۷-۶۴؛ محمدکاظم طباطبایی یزدی، *العروة الوثقی*، ج ۳، ص ۱۸-۲.
۱۴. ر.ک: سیدابوالقاسم خویی، *التنقیح فی شرح العروة الوثقی*، ج ۱، ص ۴۲۵-۴۲۳؛ همو، *مصباح الفقاهه*، ج ۵، ص ۵۳-۳۴.
۱۵. ر.ک: نراقی، *عوائد الایام*، ص ۱۸۵.
۱۶. ر.ک: محقق مامقانی، *رسالة هدیة الامام فی حکم اموال الامام*، ص ۱۴۴-۱۴۳.
۱۷. ر.ک: آل بحر العلوم، *بلغة الفقیه*، ج ۳، ص ۲۳۴-۲۳۱.
۱۸. ر.ک: موسوی سبزواری، *مذهب الأحكام*، ج ۱۱، ص ۲۷۷.
۱۹. ر.ک: سیدصادق حسینی روحانی، *فقه الصادق*، ج ۱۳، ص ۱۹۴.
۲۰. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *بررسی های اسلامی (ولایت و زعامت در اسلام)*، ص ۱۷۲-۱۶۹؛ *مجموعه مقالات*، ص ۱۰۳-۱۰۲.
۲۱. ر.ک: امام خمینی، *کتاب البیع*، ج ۲، ص ۴۶۷ و ۴۸۳؛ همو، *ولایت فقیه*، ص ۴۲-۴۰.
۲۲. ر.ک: آخوند خراسانی، *حاشیه کتاب المکاسب*، ص ۹۳-۹۲.
۲۳. ر.ک: *المکاسب و البیع* (تقریر درس میرزای نایینی)، ج ۲، ص ۳۳۶-۳۳۵.
۲۴. ر.ک: الغروی التبریزی، *تقریراً لبحث آیت‌الله السید ابوالقاسم الخوئی*، ج ۱، ص ۴۲۴.
۲۵. «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (فرقان: ۲۵)؛ (۷۴).
۲۶. «وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَ فَلَا تُبْصِرُونَ. أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ. فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَايِكَةُ مُقْتَرِنِينَ. فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زخرف: ۴۳)؛ (۵۴-۵۱).

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آخوند خراسانی، محمدکاظم، حاشیه کتاب المکاسب، تحقیق سیدمهدی شمس‌الدین، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۴. آل بحر العلوم، سیدمحمد، بلغة الفقيه، تهران: مكتبة الصادق عليه السلام، ۱۴۰۳ق.
۵. آملی، محمدتقی، المکاسب و البیع (تقرير درس ميرزای نايینی)، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۶. ابن تیمیه، منهاج السنة النبویة، عربستان سعودی: جامعة محمدبن سعود الاسلامیة، ۱۴۰۶ق.
۷. ابن خلدون، مقدمة ابن خلدون، بیروت: دارالقلم، ۱۹۷۸م.
۸. ابن فارس، معجم مقایس اللغة، قم: مكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن منظور، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزة، ۱۴۰۵ق.
۱۰. اصفهانی، محمدحسین، حاشیه المکاسب، تحقیق عباس محمد آل‌سباع، بیروت: دارالمصطفی لاحیاء التراث، ۱۴۱۸ق.
۱۱. القاضی الجرجانی، شرح مواقف، مصر: مطبعة السعادة، ۱۹۰۷م.
۱۲. المدني، سیدیوسف، الارشاد الی ولاية الفقيه، قم: مطبعة العلمیه، ۱۴۰۶ق.
۱۳. امام خمینی، سیدروح‌الله، تحرير الوسيلة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹ش.
۱۴. -----، کتاب البیع، قم: اسماعیلیان، ۴، ۱۴۱۰ق.
۱۵. -----، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۱ش.
۱۶. اندلسی، ابن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، بیروت: دارالجيل، بی‌تا.
۱۷. جوادی آملی، عبدالله، ولایت در قرآن، قم: مؤسسه نشر اسراء، ۱۳۷۵.
۱۸. حسینی حائری، سیدکاظم، ولایت الامر فی عصر الفقیه، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۱۹. حسینی روحانی، سیدصادق، فقه الصادق، قم: مؤسسه دارالکتب، ۳، ۱۴۱۴ق.
۲۰. حسینی مراغی، عبدالفتاح، العناوین، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۱. خویی، سیدابوالقاسم، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، قم: مؤسسه انصاریان، بی‌تا.
۲۲. -----، مصباح الفقاهه، قم: مؤسسه احیاء الآثار الامام الخوئی، ۱۴۲۶ق.

۲۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
۲۴. زمخشری، اساس البلاغة، قاهره: بی نا، ۱۹۲۲م.
۲۵. سیاح، احمد، المنجد، تهران: اسلام، ۱۳۷۱.
۲۶. شهید ثانی، الروضة البهیه فی شرح اللمعة الدمشقیه، قم: دارالتفسیر، ۱۳۸۳ش.
۲۷. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۲۸. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعیلیان، ۱۳۹۳ق.
۲۹. -----، بررسی های اسلامی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم: دارالتبلیغ، ۱۲۹۶ق.
۳۰. طباطبائی یزدی، سید کاظم، العروة الوثقی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۳۱. غربال، محمد شفیق، الموسوعة العربیة المیسرة، قاهره: بی نا، ۱۹۶۵م.
۳۲. غزالی، ابوحامد، الاقتصاد فی الاعتقاد، قاهره: مکتبه الجندی، ۱۳۹۳ق.
۳۳. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، ۱۴۲۵ق.
۳۴. فیومی، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر فی غریب شرح الکبیر، قم: دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.
۳۵. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، کشف الغطاء، اصفهان: انتشارات مهدوی، بی نا.
۳۶. کاشف الغطاء، محمد حسین، الفردوس الاعلی، بی جا، بی نا، بی تا.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چ ۳، ۱۳۸۸ش.
۳۸. محقق کرکی، جامع المقاصد، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۳۹. محقق مامقانی، شیخ عبدالله، رساله هداية الانام فی الاموال الامام، تبریز: بی نا، بی تا.
۴۰. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه، تهران: سرایی، ۱۳۸۰ش.
۴۱. -----، نظام الحكم فی الاسلام، بی جا، بی نا، ۱۳۸۰ش.
۴۲. موسوی سبزواری، سید عبدالاملی، مهذب الاحکام، بیروت: مؤسسه المنار، چ ۴، ۱۴۱۶ق.
۴۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ ۳، ۱۳۶۷ش.
۴۴. نراقی، ملا احمد، عوائد الايام، قم: مرکز النشر لمکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۵ش.